

بخش هفتم



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شبیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران قاجار



تصویر شماره ۲. حاج میرزا مسعود وزیر امور خارجه

ترمه‌های بته جقه مرکب بر تن دارد. بقیه رجال در تصویر از پارچه‌های انگلیسی استفاده نموده‌اند که با یک نگاه تفاوت پارچه پشمی ایرانی (ترمه) و پارچه‌های انگلیسی که به وسیله نوردوزی به لبه‌های لباس آنها را تزئین کرده‌اند؛ مشخص است.

میرزا آغاسی در تمام دوره صدارتش از بهترین و شیک‌ترین لباس‌های ترمه استفاده می‌کرد.

پس از به صدارت رسیدن میرزا آغاسی، حاج میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد و در همین سال با شاه بیگم ملقب به ضیاءالسلطنه-دختر هفتم فتحعلیشاه- و عمه محمدشاه ازدواج کرد. میرزا مسعود اولین محصل ایرانی است که نزد فرانسوی‌ها به یاد گرفتن زبان فرانسه پرداخت.

تصویر شماره ۳ متعلق به میرزا هاشم خان امین خلوت

محمدشاه، حق میرزا ابوالقاسم قائم مقام را که با تمهیدات فراوان وی را به سلطنت رساند و کشور را امن نمود، کف دست وی نهاد و به بهانه‌های واهی بزرگ‌ترین مرد تاریخ ایران که در وطن‌پرستی و ادب نظیر نداشت را به قتل رساند. سپس شخصی که خود را از شاه بالاتر می‌دانست یعنی حاج میرزا آغاسی را به جای او صدراعظم نمود در حالی که میرزا آغاسی عار داشت که خود را صدراعظم بداند و می‌گفت من مرد نخست ایرانم.

تصویر شماره یک، میرزا آغاسی را نشان می‌دهد در حالی که زیباترین لباس ترمه برجسته و از شاهکارهای آن دوران را بر تن دارد.

وی در کنار عباس میرزا برادر محمدشاه ایستاده و مخاطب وی، میرزا حسن خان وزیر خارجه است که او هم لباسی از

تصویر شماره ۱. میرزا آغاسی



است که در دو حالت طرف راست و چپ با دو نوع لباس پشمی دیده می‌شود.

طرف راست ترمه بته جقه بزرگ شده با طرح سرژهای بزرگ شده و طرف چپ، لباس پشمی انگلیسی با لبه یقه‌های نوردوزی شده به چشم می‌خورد. وی محاسب سیم‌کشی تلگراف در ایران است.

عمل تلگراف و کشیدن سیم برعهده شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه و کلیه محاسبات و کارهای فنی زیر نظر میرزا هاشم خان بوده است.

تصویر شماره ۴، میرزا محمدعلی خان معاون الملک- قوام‌الدوله- پسر میرزا عباس خان تفرشی قوام‌الدوله که در سال ۱۲۹۹ قمری از مستوفیان طراز اول و درجه یک



خارجیان از تولید پارچه‌های زربفت عاجز بودند و تصور می‌کردند مصنوع ماوراء بشر است.

این قبیل پارچه‌ها برای رویه مبل و پرده‌های کاخ‌های درباری و بزرگان مورد مصرف داشت لذا بافندگان به طرف تولید آنها روی آورده و زندگی خود را سر و سامان می‌دادند ولی باز هم دسترسی به طلا که در تار و پود این قبیل پارچه‌ها استفاده می‌شد، خود یک مشکل بزرگ بود و تولیدکنندگان به زحمت می‌توانستند طلا و نقره مصرفی گلابتون پاره‌های زربافت را تأمین نمایند.

تولید پارچه‌های زربفت به دقت عمل بسیار بالایی نیاز دارد و دستگاه‌های بافندگی نیازمند چندین کارگر برای حرکت نخ‌های تار بود تا موفق به خلق نقوش بی‌نظیر شوند.

به مرور زمان بی‌پولی و بیکاری باعث کاهش خرید پارچه‌های خارجی شد و مردم به خرید پارچه‌های تولید داخلی روی آوردند اما خارجیان کوتاه نمی‌آمدند و به فکر اتخاذ سیاست‌های جدید افتادند به این صورت که از دلال‌ها و واسطه‌ها کمک گرفتند این موضوع خود مجال دیگری می‌طلبد که چگونگی آن را به تحریر درآوریم.

مرحوم اقبال آشتیانی در کتاب «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» می‌نویسد: «میرزا بزرگ قائم‌مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم در تربیت عموم مردم خاصه متعلقان و حواشی خود به نهایت سعی بودند و جدّ بلیغ می‌نمودند مخصوصاً میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در تعلیم و مشق امیرکبیر مواظبتی به کمال داشت و چون امیر هم خود شوق و هوشی مفرط به تحصیل خط و سواد نشان می‌داد به تدریج ترقی کرد و در حفظ کردن منشآت قائم‌مقام اصراری داشت و همان برای او مایه سواد شد و آثار این منشآت به خوبی در نوشته‌های امیر هویداست و جزالت عبارت و موجز نویسی او کاملاً زاده آشنایی کامل آن مرد به منشآت مرحوم قائم‌مقام است.»

محمدتقی لسان‌الملک سپهر در اثر معروف خود «تاسخ التواریخ» درباره فاجعه قتل صدراعظم ایران چنین می‌نویسد: قائم‌مقام روز یکشنبه ۲۴ صفر سال ۱۲۵۱ هجری با دو تن از دوستان خود قراری داشت که برای گفتن تسلیت به دوستی دیگر به منزل او روند. اما مأمورانی از دربار به باغ لاله زار (اقامتگاه قائم‌مقام) آمدند و اطلاع دادند که محمدشاه او را احضار کرده است. در آن هنگام شاه در کاخ نگارستان (اقامتگاه تابستانی خود) ساکن بود. کاخ نگارستان با باغ لاله زار «یک تیر پرتاب» فاصله داشت. قائم‌مقام به کاخ نگارستان رفت.

به او گفتند که شاه در عمارت دلگشا منتظر اوست. اما چون به عمارت وارد شد کسی را آنجا نیافت. «الله وردی بیگ (مهرداد) و میرزا رحیم (پیشخدمت خاصه) حربه‌های



تصویر شماره ۳. میرزا هاشم خان امین خلوت



تصویر شماره ۵، در دو حالت مرتضی قلی‌خان صنایع‌الدوله را نشان می‌دهد که برای تغییر در ظاهر لباس پشمی انگلیسی، کت یقه برگشته و کراوات پوشیده است.

مردم با خرید پارچه‌های انگلیسی و روسی، کم‌کم سرمایه‌های خود را از دست می‌داند و ارز و طلا که برای پرداخت وجه این نوع پارچه‌ها به کار می‌رفت، کمیاب شد و مردم توان خرید را از دست دادند. فروشندگان خارجی به فکر تأمین وجه افتادند و آهسته آهسته خریدار آجیل‌های ایرانی به خصوص پسته و نخودچی شدند که طعم آن به مزاق اروپایی‌های بسیار خوش می‌آمد.

به حد وفور آجیل‌های ایران را با پارچه‌های خود معاوضه می‌کردند و بعدها گز اصفهان و باقلا و قطاب یزدی و پشمک را هم در ردیف خریدهای خود قرار دادند.

در مقابل هنرمندان پارچه باف ایرانی هم به فکر نجات خود افتاده و برای گرفتن مجدد بازار و تولید به نوعی ابتکار دست زدند و پارچه‌های پشمی را مشابه پارچه‌های خارجی بافتند و در تولید آن بسیار دقت کردند تا طراحی‌های جدید در ترمه ایرانی به وجود آورند.

آنان از نقاشان زبردست کمک گرفتند تا طرح‌های جذاب و تازه در تولیدات خود به کار گیرند. تا این زمان هنوز خارجیان نمی‌توانستند پرده‌های ابریشمی شکل‌دار، مناظر زیبا و نقوش بافته روی پرده‌ها را تولید کنند و خریدار این متاع از ایران بودند که بتوانند آنها را به صورت پایاپای با تولیدات پشمی خود عوض کنند و بازارشان را رونق دهند. به موازات تولید پارچه‌های ابریشمی در ایران، پرورش کرم ابرشم در شمال ایران بسیار رونق گرفته و نوغان ایرانی به کشورهایمانند ژاپن و روسیه صادر می‌شد.

بود و چندین سال مستوفی (محاسب) حساب تهران، یزد، صندوق‌خانه گمرک، باغات سلطنتی و ... بود.

در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب به لقب سابق پدرش معاون الملک شد و بعدها در سفر سی‌ام ناصرالدین‌شاه به اروپا از همراهان و ملتزمین رکاب وی بود.

در لباس طرف راست از پارچه انگلیسی با لبه نواردوزی و طرف چپ از پارچه پشمی ایران (ترمه بته جقه) مرکب و برجسته استفاده شده است و لبه‌های لباس نواردوزی گلابتون می‌باشد.

به تدریج استفاده از پارچه‌های انگلیسی و روسی پشمی فاستونی و گاباردین در وزرا و درباریان افزایش یافت و در اثر تکرار و فراوانی، قدرت نمایشی خود را از دست داد و مردم عادی نیز از آنها بهره‌مند شدند به طوری که تمام آحاد ملت را دربرگرفت و بزرگان، حکمرانان و وزرا برای برتری دادن به پوشش خود از وسایل تزئینی استفاده می‌کردند.

مرتضی قلی‌خان صنایع‌الملک در سال ۱۳۰۰ قمری برای خرید و سفارش ساختن کشتی به همراه مخبرالدوله به آلمان رفته بود.

اعتمادالسلطنه محمد حسن‌خان در یادداشت‌های خود که روزانه تهیه می‌کرد می‌نویسد: «دیروز مخبرالدوله که تازه از فرنگ آمده همه وزرا به حضورش رسیدند. وزیر علوم را دیدم خیلی شکسته شده و پیر گردیده است. کشتی از آلمان خریدند به قیمت هفتاد هزار تومان. دو فروند کشتی بخار یکی بزرگ جنگی با تمام ابزار و لوازم به جهت بحرالعظیم و دیگری کوچک‌تر برای شطالعرب جهت حمل متاع و مسافر توسط مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن جهت دولت ایتیاغ شده است.»

نیز در باغ لاله زار محبوس بودند. سرانجام شب شنبه سلخ صفر انتظار به پایان رسید. گویا محمدشاه به پدرش (عباس میرزا) قول داده بود که هرگز خون قائم مقام نریزد. پس دستور داد دستمالی در دهان او چپاندند و او را که در اثر شش روز گرسنگی ناتوان شده بود خفه کردند. جسد او در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

محمدشاه قاجار فرزند عباس میرزا نایب السلطنه قاجار ولیعهد و پسر فتحعلیشاه قاجار در ارگ علیشاه تبریز متولد شد.

در تربیت وی تا حدود لازم و مقدر زمان کوشش شده بود. در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام اله و حفظ اشعار هنری به کمال رسیده بود. خط نستعلیق را نیکو می‌نگاشت و در پیشه نقاشان و فن حساب از تمام درباریان برتری داشت. «ناسخ التواریخ جلد دوم، تاریخ قاجار»

فریزر در جلد دوم از سفرنامه خود می‌نویسد: «شاهزاده محمد میرزا بزرگترین فرزند مرحوم نایب‌السلطنه و با استعدادترین اولاد فتحعلی شاه می‌باشد. هم از حیث اخلاقی و پاکدامنی و هم از حیث زندگانی خصوصی این شاهزاده مردی خدانشناس و به انجام وظایف خود آشناست و هنوز دامن او به هیچ نوع فساد اخلاقی آلوده نشده و مدام مایل به اجرای عدالت و حکمرانی صحیح می‌باشد. در هوش و ذكاء شاید درجه اول نباشد ولی در میان فامیل خود بین آنهایی که حیات دارند در استعداد و لیاقت بر همه ایشان برتری دارد و در امور لشکری می‌تواند ادعا نماید که یگانه و منحصر بفرد است.

وقتی که از روی مقیاس ایرانی و از ایل قاجار بودن قیاس بگیریم این شخص از هر حیث در ایران نادر می‌باشد و امیدواری زیاد می‌رود که شاه او را به ولیعهدی خود انتخاب نماید.

در ظاهر رفتار این شاهزاده، چیزی پیدا نیست که او را به خوبی معرفی نماید. در هیكل کمی تنومند و چهارشانه است و قیافه‌ای عیوس دارد.

با این حال صورت او برای ریش که تمام فامیل او دارا هستند خوب و مناسب می‌باشد. در محاوره تند است، انسان تصور خشونت می‌کند ولی آهنگ صدای او زنده نیست بلکه مطبوع است.

من این شخص را موقر و خوش‌سیما و عاری از هر نوع تکبر و یا احوالی که نماینده خودستایی باشد یافتیم و آن حالت هم نداشت که مخصوصاً خودنمایی کند تا او را بزرگ و بزرگ‌منش بدانند چنانکه در میان فامیل او مرسوم است.



تصویر شماره ۴. میرزا محمدعلی خان معاون الملک



خارج شود. نگذاشتند. به طعنه گفت: مثل اینکه محبوسم! نمی‌دانست راست می‌گوید. مع القصه، بعد از بازداشتن قائم مقام در بالاخانه دلگشا، شاهنشاه غازی فرمود نخستین، قلم و قرطاس (کاغذ) را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی به من نگارد نیز مگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بنیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم!» میرزا ابوالقاسم شش روز تا روز آخر ماه صفر در این شرایط محبوس بود.

در این روزها گویا خوراک به او ندادند. پسران و خاندانش

خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش (به نشانه احترام) ایستادند. ساعتی گذشت و از شاه خبری نشد. قائم مقام قرار خود را برای مجلس تسلیت یادآور شد و گفت به شاه بگوئید اجازه دهد بامداد فردا به حضور برسم. پاسخ شنید که شاه کار مهمی دارد و فرمان داده است تا او را ندیدید، خارج نشوید. باز مدتی منتظر ماند؛ نماز خواند؛ شال از کمر باز کرد و زیر سر گذاشت، چپه بر تن کشید و قدری خوابید.

چون برخاست و از شاه نشانی نیافت، خواست از آنجا

تصویر شماره ۵. مرتضی قلی خان صنیع الدوله





تصویر شماره ۶. میرزا ابوالقاسم قائم مقام

در حقیقت من چنین تصور می‌کنم که وجودی موقر و آراسته می‌باشد، بخصوص در این هنگام می‌خواست خود را موقع شناس نشان بدهد، بدین معنی که شاهزاده فقط مطلع بود من از دربار لندن حامل مراسلاتی چند به وزیر مختار انگلیس می‌باشم و بزودی هم به لندن مراجعت خواهم نمود و با اینکه بیش از این چیزی از مقام و پایه من نمی‌دانست همین یک موضوع شاهزاده را نسبت به من ذی نفع نموده بود. به همین جهت با اینکه ۲۸ میل راه پیموده بود باز مایل بود مرا به حضور بطلبد.

این ملاقات خیلی طولانی بود و اگر چه شاهزاده داخل در موضوعات مهم نشد ولی مسائل مناسب و محدودی مورد مذاکره قرار گرفت و بیانات شاهزاده به طوری تند و سریع بود که بیش از یکبار استدعا نمودم مطلب خود را تجدید کند زیرا نتوانستم خوب درک کنم.

تشریفات چادر شاهزاده خیلی ساده بود و لباس خود شاهزاده هم خیلی ساده می‌نمود. وقتی که من وارد چادر او شدم مشغول تحریر بود و چیزی در اطراف او جز یک جعبه تحریر انگلیسی از چرم روسی ندیدم مگر یک کتاب که تصور می‌کنم آن هم قرآن باشد.

از چادر شاهزاده به چادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام رفتم. این شخص پسر میرزا بزرگ قائم مقام است که صدراعظم عباس میرزا نایب السلطنه بود.

چادر قائم مقام خیلی محقر و کوچک بود، همین که من نزدیک آن می‌شدم بدون تشریفات خود بیرون آمده دست مرا گرفت و به داخل چادر رفتیم. در آنجا فقط دو نفر منشی و چند نفر غلام بودند که برای خدمات قائم مقام حضور داشتند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فعلاً یکی از اشراف مهم مملکت میباشد. قیافه او هیچ نشان نمیدهد که دارای هوش سرشار باشد، هوش فوق العاده‌ای که حقیقتاً این شخص دارا است از چشم‌های مخصوص برآمده و نیم‌باز او نیز ابداً ظاهر نیست.

قائم مقام خیلی نزدیک‌بین است. کاغذ را که می‌خواهد بخواند باید تا نزدیک بینی خود برد و اشخاص را در دو قدم فاصله تشخیص نمی‌دهد ولی بر عکس به هوش فوق العاده او همه اتفاق دارند. پدر او میرزا بزرگ در هنگام حیات به هوش و فراست معروف بوده ولی همه تصدیق دارند که پسر بر پدر از این جهت برتری دارد و به مراتب فهمیم‌تر است.

فعلاً بعد از امین‌الدوله، این مرد اول شخص است که ابتدا در پیشگاه عباس میرزا و فعلاً نزد محمد میرزا متصدی مهم امور مملکت می‌باشد.

قائم مقام یک دیپلمات صحیح و با معنی ایرانی می‌باشد، تیزهوش مأل‌اندیش و باراده است. غالباً از روی دقت و احتیاط فوق العاده مقصود را هدف قرار می‌دهد و در نتیجه مشاهده می‌کند که با طرز عملی و ساده دیگران مقصود بهتر انجام می‌گردد.

به واسطه فوت عباس میرزا نایب‌السلطنه بعضی مسائل سیاسی غامض پیش آمده است که برای او اشکالات زیادی تولید نموده و بسیار دشوار می‌نماید که او بتواند خود را از آنها خلاص گرداند.

یک اطلاعات صحیح از اوضاع و احوال دسته‌های مختلف اطراف شاه و احساسات اشخاص در طهران نسبت بمحمد میرزا، برای او خیلی لازم و مفید می‌باشد و چون او اطلاع داشت که من از تمام آنها باخبرم و با کمال میل حاضر بود از من پذیرائی خوبی بکند. موضوع مذاکرات ما با قائم مقام کاملاً غیر از آن صحبت‌ها بود که با شاهزاده محمدمیرزا نمودم.»

پس از اینکه قائم مقام همه را روانه نمود به من گفت: حال، فریزر صاحب، من اینجا را برای شما خلوت کردم، اینک آنچه که می‌خواهید بگوئید بیان کند و من می‌دانم که شما خیلی چیزها دارید که بمن بگوئید. حال شروع کن و بگو و همه را یک مرتبه بگو.

من نیز بدون معطلی و بدون مقدمه شروع نمودم و مذاکرات ما خیلی طول کشید، پس از آنکه صحبت ما با آخر رسید شام خیر کرد. این نیز مدتی طول کشید تا بیاورند، باز ما مشغول تکرار مطالب گذشته شدیم تا شام حاضر شد. پس از صرف شام، تا نیمه شب من در نزد قائم مقام بودم

بعد مشاهده نمودم که از وقت خود خیلی تجاوز نموده‌ام، او هم خیلی خسته شده بود، اظهار نمودم حال چهار ساعت دیگر باید حرکت کنید خوب است قدری استراحت نمائید. در جواب گفت: استراحت...! خواب...! من چگونه می‌توانم بخوابم؟ خیر... خیر... استراحت برای من ممکن نیست.

چون خود من نیز باید به طهران کاغذ بنویسم و قبل از اینها باید به طهران برسد اجازه مرخصی گرفته بیرون آمدم.» پس از فوت محمدشاه، عباس میرزا ولیعهد که در اردو کشی خراسان بود به تهران احضار شد. اعتمادالسلطنه

در کتاب تاریخ منتظم ناصری می‌نویسد: «شاهزاده اعظم محمد میرزا در اوایل سال ۱۲۵۰ هجری (۱۸۳۴ میلادی) به طهران ورود نمود و در دوازدهم ماه صفر جشن ملوکانه در نگارستان آراسته بنا بر خدمات و زحمات ولیعهد مرحوم عباس میرزا، و آراستگی ذات پسندیده صفات شاهزاده معظم محمد میرزا، ولایتعهدی دولت علیه را اعلیحضرت خاقان صاحبقران فتحعلیشاه به ایشان مخصوص داشتند.

پس از اینکه محمد میرزا به ولیعهدی معین گردید عازم تبریز شد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز بعد از او روانه تبریز گردید. حسینعلی میرزای فرمانفرما چهار سال بود مالیات دیوانی فارس را نپرداخته بود.

شاهنشاه صاحبقران به قصد اصفهان حرکت نمود که این مالیات را وصول نماید و بعضی اغتشاشات دیگر را که در میان ایلات جنوب بروز نموده بود ساکت و آرام گرداند اما اجل مهلت نداد و چندی پس از ورود به اصفهان، کسالت شاه رو به فرونی گذاشته در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ مطابق ۲۳ اکتبر ۱۷۳۴ در جهان را وداع نمود.»